**جلسه ی بیست و چهارم:**

رساله‌ی «ایده برای تاریخ جهانی از نقطه نظر جهان وطنی»، از جهت روش شناختی شباهت بسیاری به نقد قوه‌ی حکم دارد. این رساله بر روی مفهوم غایت استوار است. چطور می‌توانیم برای تاریخ غایتی قائل شویم؟ تاریخ در روایت‌های عادی و نگاه معمول، دانش محسوب نمی‌شود. از نظر ارسطو، امر جزئی کاسب و مکتسب نیست (برای امور جزئی از آن جهت که جزئی هستند نمی‌توانیم قانون پیدا کنیم). تاریخ وقایع جزئی است که در آن قانون‌مندی علمی قابل یافتن نیست؛ چرا که در تاریخ "تصادف" خیلی زیاد است. پرسش فلسفه تاریخ که این رساله نیز به نحوی مرتبط با آن است عبارتست از اینکه آیا در پس این رویدادهای تصادفی می‌توان غایتی پیدا کرد؟ تاریخ به امور contingent طبیعی شباهت دارد.

فلسفه‌ی تاریخ: یافتن قانون برای تاریخ که این قانون‌مندی ذیل مفهوم غایت شکل می‌گیرد. کانت نه تاریخ‌دان است و نه در باب تاریخِ فلسفه نوشته است. تاریخِ انسان در نگاه اول مجموعه‌ای از وقایع جدای از هم است درباره‌ی چیزهایی که برای انسان رخ می‌دهد. فلسفه‌ی تاریخ با این دغدغه شکل می‌گیرد که اگر بتوانیم امر عقلانی و قانون مند را در پس رویدادهای تصادفی که ظاهر تاریخ را می‌سازند، پیدا کنیم، این مساله مرتبط می‌شود با دغدغه‌های علمی و آمال ما. مثلاً کسی می‌گوید: غایت تاریخ آزادی است. در این صورت همین غایت طبیعی که در تاریخ تحقق دارد با ارزش اخلاقی تلازم پیدا می‌کند.

اما بر خلاف بر خلاف اقبالی که در دوران کانت به فلسفه‌ی تاریخ وجود داشت، این رهیافت در دوره‌ای با چالش مواجه می‌شود؛ دوره‌ای که خوش‌بینی نسبت به عقل و روشنگری با چالش مواجه می‌شود. یعنی با تجربه دو جنگ جهانی که به دنبال آن ایده‌های نظم‌گریز پست مدرن شکل می‌گیرد. البته ایده‌ی فلسفه تاریخ علاوه بر خوش‌بینی‌ای که نسبت به عقل مدرن دارد، به شدت به مفاهیم مذهبی نیز گره می‌خورد (از جمله‌ ایده‌ی آخرت‌شناسی‌ای که در ادیان می‌بینیم و آخرالزمانی که به آن وعده می‌دهند). از نظر برخی نظریه‌ی کانت بیانی است از یک امید مذهبی و عقلانی و نه برنامه‌ای برای جستار تجربی. مفهوم عدالت و پیشرفت و برابری در ظهور اولیه‌شان مذهبی‌اند و ظهورشان در اندیشه‌ی فیلسوفان بیگانه از مذهبی بودن‌شان نیست.

رساله درباره تاریخ جهانی با این جملات آغاز می‌شود:

مفهوم آزادی به هرشکلی که در بستر متافیزیک توسعه یابد، پدیدارهای اراده یعنی افعال انسان همانند سایر رویدادهای طبیعی مطابق با قوانین کلی طبیعی متعین می‌شود. تاریخ که درباره‌ی ارائه‌ی تبیینی روایی از این پدیده هاست، به ما این اجازه را می‌دهد تا امیدوار باشیم هرچقدر هم که علل آن ها عمیقاً پوشیده باشد، اگر ما کاربست آزادی اراده‌ی انسان را وسیعاً بررسی کنیم، در نهایت بتوانیم یک پیشرفت منظم را در این پدیدارها بیابیم. پس تاریخ به ما امکان می‌دهد امیدوار باشیم که به این طریق آنچه در بررسی امور جزئی، مغشوش و نامنظم به نظر می‌آید، بتواند به عنوان امری تدریجاً رو به پیشرفت تشخیص داده شود. اما با فرض آنکه اراده آزاد انسان تأثیری شگرف بر ازدواج و زاد و ولدهای حاصل از آن و مرگ دارد، به نظر می‌رسد هیچ قاعده‌ای نباشد که این رویدادها موضوع آن باشند و مطابق آن قاعده بتوان شمار این رویدادها را محاسبه کرد. اما آمارهای سالیانه نشان می‌دهد که این رویدادها مطابق با قوانین طبیعی رخ می‌دهد ... از آنجا که انسان‌ها در دنبال کردن امورشان، همانند حیوانات تنها از غرایز خویش تبعیت نمی‌کنند، به نظر نمی‌رسد که ارائه یک تقریر نظام‌مند از تاریخ انسان ممکن باشد. تنها گزینه برای فیلسوف آن است که -با توجه به آنکه نمی‌تواند فرض کند انسان‌ها هدفی معقول را دنبال می‌کنند- بکوشد هدفی برای طبیعت در پس این جریان مهمل فعالیت انسان پیدا کند، هدفی که بر مبنای آن تاریخ بتواند بر افرادی که بدون هدف جلو می‌روند، هدفی معین بدهد. حال اجازه دهید ببینیم آیا می‌توانیم اصلی راهنما برای چنین تاریخی بیابیم و سپس نیاز داریم آن را به طبیعت واگذاریم تا انسانی را تولید کند که می‌تواند چنین تاریخی را مطابق قانون بسازد. بنابراین طبیعت کپلری را تولید می‌کند که به طریقی غیرمنتظره مدارات سیارات را ذیل قوانین توصیف می‌کند و نیوتنی که این قوانین را در قالب علم عام طبیعت تبیین می‌کند.

به طور خاص باید توجه داشت از نظر برخی، نظریه تاریخ کانت اساساً بیانی از یک امید مذهبی-اخلاقی و نه برنامه‌ای برای جستار تجربی است. بنابراین فلسفه تاریخ کانت درباره رویدادهای مبتنی بر مشاهده نیست، بلکه گونه‌ای ایمان بنیادین دینی مبتنی بر وظایف و غایات پیشین اخلاقی است. اما به نظر می‌رسد مقصود کانت آشتی دادن و یکپارچه کردن دغدغه‌های نظری محض برای معقول‌سازی رویدادهای ممکن تاریخ با دغدغه خاص ما درباره جریان تاریخ به عنوان موجوداتی تاریخی و اخلاقی است. سرآغاز رساله تاریخ جهانی کانت نیز با یک بیان تئوریک و بدون اشارات مذهبی آغاز می‌شود. این مسأله به طور خاص در نسبت با کتاب معنا در تاریخ (Meaning in History) دارای اهمیت است. به طور خاص کار لویت، نویسنده این کتاب در مقدمه تصریح می‌کند که ایده فلسفه تاریخ نخستین بار توسط ولتر خلق شد که این واژه را در معنای مدرن خود در برابر تفسیر الهیاتی از تاریخ به کار برد. مشخصاً ولتر به دنبال آن بود که نشان دهد نه اراده خدا و مشیت الهی بلکه اراده و عقل انسان بر تاریخ حاکم است. البته باید توجه داشت با انحلال تدریجی ایده قرن هجدهمی تاریخ و پیشرفت، ایده فلسفه تاریخ نیز به تدریج منسوخ شده است. اما از نظر لویت (مؤلف کتاب معنا در تاریخ) فلسفه تاریخ کاملاً وابسته به الهیات تاریخ و به طور خاص مفهوم الهیاتی تاریخ به عنوان تاریخ رستگاری و آزادی است. به طور خاص لویت می‌کوشد نشان دهد فلسفه تاریخ با ایمان یهودی و مسیحی شکل می‌گیرد و شکل مدرن آن نیز سکولار نمودن الگوی آخرت‌شناسی مسیحی است.

پس ایده کانت از تاریخ را باید به این شکل فهم کرد که او با دغدغه‌های عقل محض آغاز می‌کند و ایده یک برنامه نظری محض برای معقول‌سازی رویدادهای ممکن تاریخ را برای وقایع تجربی می‌افکند. سپس می‌کوشد تاریخ را به عنوان مسأله‌ای نظری به نوعی همگرایی با دغدغه‌های عملی درآورده و فهم نظری از تاریخ را با آمال اخلاقی-دینی متحد سازد. به عنوان مثال ایده صلح پایدار، ایده‌ای نیست که به نحو پیشین توسط عقل وضع شده باشد؛ بلکه این ایده از طریق اعمال اصول پیشین بر شرایط تجربی حیات انسان شکل می‌گیرد.

مشخصاً عنوان ایده در این گفتار کانت، اشاره به دریافتی از پروژه‌ای نظری دارد که هدف آن بنیادگذاری جستار تجربی از تاریخ انسان است. از این جهت به این امر ایده گفته می‌شود که ناظر به اصل تنظیمی خرد است و در نسبت با غایت‌شناسی طبیعی کانت و به طور خاص غایت‌شناسی طبیعی انسان به عنوان نوعی حیوان قرار دارد. همان طور که در مقدمه قرائت‌شده از این متن روشن شد، کانت بر این نکته دست می‌گذارد که تاریخ انسان عرصه وقایع ممکن است و فلسفه‌ی تاریخ دنبال یافتن یک نظم در این امور ممکن می‌باشد؛ از همین جا مشابهت مسأله با پرژوه نقد سوم آشکار می‌شود؛ زیرا در آنجا نیز کثرتی از امور ممکن داشتیم که ذیل قوانین فیزیک در نمی‌آمدند (اموری که در نسبت با قوانین فیزیک ضروری نبوده و ممکن هستند) و می‌خواستیم ذیل ایده‌ای به آن‌ها وحدت ببخشیم. پس در هر دو، در پس یک سری از امور ممکن،می‌خواهیم قانون‌مندی‌ای بیابیم و این قانون مندی را ذیل مفهوم غایت پیدا می‌کنیم.

مشخصاً مهمترین ویژگی فلسفه تاریخ، تکیه بر روی مفهوم آزادی است که رفتار انسان را از رفتار غریزی حیوانات متمایز می‌کند. این مساله با مفهوم آزادی و ضرورت گره می‌خورد. گفته می‌شود کانت اعمال انسان را در جهان فنومنال به عنوان اموری محسوب می‌کند که ذیل قوانین ضروری و شبیه جستاری از حرکت اجرام آسمانی قرار می‌گیرند، در حالیکه آزادی کاملاً به جهان نومنال تعلق دارد. اما این تقریر چندان دقیق نیست. کانت می‌گوید مساله‌ی متافیزیکی آزادی با فرض گرفتن یک فاعل آزاد استعلایی در جهان نومنال حل می‌شود؛ در عین حال که افعال انسان در جهان فنومنال از ضرورت طبیعی خارج نمی‌شود، از این ضرورت فنومنال لازم نمی‌آید انواعی از ضرورت طبیعی که اراده انسان را هدایت می‌کند، برای ما دانستنی باشد و به تعبیر صریح‌تر برای ما نادانستنی است. بنابراین از نظر کانت آینده ذیل قوانین طبیعی برای ما نادانستنی است. از نظر کانت اینکه اراده‌ها توسط غرایز یا قوانین فیزیولوژیک یا سایر نظم‌های طبیعی هدایت نمی‌شود، منشأ تجربی آزادی است. این رو شباهتی میان قوانین حوزه تاریخ انسانی و عرصه طبیعت ارگانیک وجود دارد. در جلسات گذشته بیان کردیم کانت ارگانیسم‌های زنده را به عنوان موجوداتی محسوب می‌کند که شکل و رفتار آنها نظم‌های مفهوم‌پذیری را ارائه می‌کند که نمی‌توانند ذیل انواع مکانیکال که پدیده‌های طبیعی را معقول می‌سازند تبیین شوند. بلکه آنها برای توصیف شدن باید ذیل مفهوم کل ارگانیک یعنی علت و معلول متقابل قرار بگیرند. البته هیچ موجودی در طبیعت کاملاً با این مفهوم منطبق نیست اما موجودات زنده تخمینی از این مفهوم هستند و جستار از آنها توسط قوانینی هدایت می‌شود که گویی آنها را ذیل یک غایت و غایت هدایت‌یافته قرار می‌دهد. به عبارت دیگر حیات ارگانیسم‌ها معقولیت غایتمند را نشان می‌دهد. فلسفه تاریخ کانت وابسته به نسبت دادن یک غایت شناسی طبیعی یا نوعی از جهت‌مندی ناآگاهانه و غیر قصدمند به رویدادهای تاریخی است. البته از آن‌جایی که این رویدادهای تاریخی که باید معنادار شوند، شامل یک دوره‌ای طولانی از زمان هستند، غایت شناسی در تاریخ باید ناظر به یک غایاتی باشد که رفتار جمعی انسان‌ها را در طی یک یا چند نسل هدایت می‌کند؛ و البته چون انسان‌ها اعمال خود را چنان هدایت نمی‌کنند که گویی به عنوان ساکنان عاقل جهان مطابق با یک نقشه پیشین عمل می‌کنند، این غایتمندی باید ناآگاهانه و غیرقصدمند باشد. پس این غایتمندی باید یک غایتمندی طبیعی شبیه آن چیزی باشد که در عرصه ارگانیسم‌ها یافت می‌شود. به طور مشخص باید توجه داشت ایده تاریخ جهانی یک ایده تنظیمی برای پژوهش از تاریخ است که با این فرض شهودی آغاز می‌شود: تاریخ انسان از یک غایت‌شناسی طبیعی تبعیت می‌کند. از آنجا که انسان خود یک ارگانیسم زنده است، کانت در تاریخ به دنبال غایت طبیعی در پیوند با غایت‌شناسی طبیعی است که در انسان به عنوان ارگانیسم زنده می‌یابیم.

مشخصاً غایت‌شناسی شامل یک قوه طبیعی است یعنی یک تمایل عام در ارگانیسم‌ها تا مجموعه‌ای از توانمندی‌ها را توسعه و تکامل بخشد. کانت این مفهوم را در قالب نخستین گزاره از رساله تاریخ علم جهانی به صورت زیر بیان می‌کند:

گزاره‌ی نخست: تمام تمایلات طبیعیِ یک مخلوق، مقدر هستند که در نهایت به طور کامل مطابق با غایاتی توسعه یابند.

به تعبیر کانت این گزاره با مشاهدات بیرونی و درونی پشتیبانی می‌شود. ارگانی که مورد استفاده قرار نگیرد و سامانی که به غایتی منجر نشود، تناقض محسوب می‌شود. گزاره دوم، همین مفهوم را به نوع انسان ذیل قوای مجزای او یعنی عقل و آزادی اعمال می‌کند.

گزاره‌ی دوم: در میان انسان‌ها (به عنوان تنها موجودات عقلانی روی زمین) این تمایلات طبیعی که غایت‌شان به کار بردن عقل است تنها در نوع و نه در فرد به طور کامل توسعه می‌یابند. عقل توان یک مخلوق برای توسعه دادن قوانین و غایات کاربرد تمام قوای دیگر فراتر از غرایز طبیعی است و عقل در محدوده‌ی پروژه‌ی خود هیچ محدودیتی نمی‌شناسد. عقل مطابق با غرایز عمل نمی‌کند. از آن‌جا که عقل برای آن که از یک مرحله به مرحله‌ی بعد منتقل شود به تجربه‌ی تدریجی نیاز دارد، فرد انسان نیاز به زیستن طولانی مدت دارد تا بیاموزد چگونه از این تمایلات طبیعی به نحو کامل استفاده کند. و به عبارت دیگر اگر طبیعت گستره‌ی عمر را محدود می‌کند، نیاز به تعددی از نسل‌هاست که هر نسل تجربه‌ی خود را به نسل دیگر منتقل کند تا این غایت نهایی در طی چند نسل محقق شود. پس از آنجا که برای شکوفایی استعدادها گستره‌ی عمر کافی نیست، باید واحد مطالعه‌ی غایت مندی در تاریخ، نسلی نسبت به نسل قبل باشد.

گزاره‌ی سوم: طبیعت خواسته است که انسان هرچیزی را تولید کند که از سازمان‌دهی مکانیکال و وجود حیوانی‌اش کاملاً به خاطر خودش فراتر می‌رود و در هیچ کمال و سعادتی جز آن که آن‌ها از غرایز به وسیله‌ی عقل خود انسان آزاد می‌شوند مشارکت نمی‌جوید.

پس لازم می‌آید که توانایی‌های انسان از یک نسل به نسل دیگر انتقال یابد و از طریق تعقل انسانی،این تجربه بهبود پیدا کند. پس آن‌چه به عنوان توان‌مندی های انواع انسان محسوب می‌شود، پیوسته رشد و تکامل می‌یابد و این قاعده‌ی شهودی که طبیعت، امور را به گونه‌ای معین کرده که هر چیز به طور کامل توسعه پیدا کند به این می‌انجامد که تاریخ انسان نمایش میلی به سوی توسعه انباشتی نامحدود از قوای انسان و صور مختلف زندگی است. کتاب در سرآغازهای حدسی تاریخ انسان، بین مراحل گوناگون تاریخ انسان بر مبنای روش تاریخی توسعه‌یافته که در هر دوره غالب است، تمایز ایجاد می کند. در دوره‌ی اول انسان‌ها شکارچی بودند. دوره‌ی دوم از حیوانات نگهداری می‌کردند. بعد از این که انسان ها با کاشتن بذر و پرورش گیاها آشنا شدند، مفهوم کشاورزی شکل گرفت و انقلابی در زندگی بشر رخ داد. چون کشاورزی مستلزم این بود که انسان ها قطعه‌ای از زمین را برای خودشان مشخص کنند و خودشان را به قطعه‌ای از زمین محدود کنند و از آن در برابر دیگران دفاع کنند. کشاورزی منجر به شکل‌گیری مفهوم ارزش اضافی شد. همین مفهوم سبب شکل‌گیری شهرها و اشکال مختلف صنعت می‌شود که پیامد مهم آن تقسیم کار است. بخشی از ارزش اضافی باید به یک قوه‌ی قاهره‌ای اختصاص پیدا کند تا از حق مالکیت دفاع کند.(مفهوم جامعه‌ی مدنی)

دفاع از مالکیت برای کانت مثل لاک و روسو و بسیاری از متفکران مدرن، معقول‌ترین و بنیادی‌ترین کارکرد جامعه‌ی مدنی است که مشروعیت همه‌ی نهادهای قاهره هم به آن وابسته است. طبیعی است که با چنین دریافتی باید منتظر دریافت ماتریالیستی کانت از تاریخ باشیم. مارکس نیز تاریخ را به مراحلی تقسیم نمود که هر یک از طریق شیوه تولید و به طور خاص درجه توسعه‌یافتگی تولید از یکدیگر متمایز می‌شدند. و البته از نظر مارکس نیز نهادهای سیاسی بر نسبت‌های مالکیت مطابق با شیوه تولید مبتنی می‌شدند. گرچه نظریه‌ی کانت فاقد مفهوم تعارض طبقاتی است، اما در عین حال تغییر اجتماعی را شامل تعارض بین شیوه های بالاتر و پایین تر تولید می‌بیند؛ همانند شیوه زندگی چوپانی و کشاورزی.

گزاره‌ی چهارم: وسایلی که طبیعت به کار می‌گیرد که تمام استعدادهای بشر را توسعه ببخشد، ستیز آنها در جامعه است از آن‌جا که این ستیز نهایتاً به علت سازمان هدایت یافته توسط قانون جامعه تبدیل می‌شود. مقصود من از ستیز جامعه‌پذیریِ جامعه‌ناپذیر (unsociable sociability) است. یعنی میلی که در پیوند با مقاومت ثابتی است که پیوسته تهدید می‌کند جامعه را در هم بشکند. این جامعه‌پذیری جامعه‌ناپذیر آشکارا بخشی از سرشت جامعه است. انسان ها میل به پیوستن به یک‌دیگر دارند زیرا در چنین شرایطی بیشتر احساس انسان بودن می‌کنند، یعنی بیشتر در موقعیتی هستند که استعدادهای طبیعی خودشان را توسعه دهند، اما آن‌ها میلی قوی دارند تا خود را محصور (منزوی) سازند، زیرا آنها در خود با خویی جامعه‌‌ناپذیر مواجه می‌شوند که آن ها را به این سو می‌کشد که بخواهند همه چیز را به سوی خودشان جهت دهند و بنابراین باید انتظار داشته باشند که همه جا با مقاومت مواجه شوند؛ همان‌طور که می‌دانند خودشان میل به مقاومت در برابر دیگران دارند.

پس کانت می‌گوید مکانیزم شکوفایی امیال در تاریخ از طریق ستیز متقابل انسان ها با یک‌دیگر است. یعنی انسان ها در عین وابستگی به دیگری تمایل به غلبه بر یکدیگر دارند. کانت به این مفهوم در کتاب دین در محدوده عقل تنها، تحت عنوان شر در سرشت انسان اشاره می‌کند. اما جامعه‌پذیری جامعه ناپذیر به عنوان مکانیزم توسعه‌ی استعدادهای انسان به نقطه‌ای می‌رسد که در آن نقطه تعارضات انسانی حیات پایدار تمدن را که شرط لازم برای حفظ توسعه‌ی قوای انسان است، به هم می‌ریزد. اگر حیات و مالکیت ناامن شود، دیگر انسان‌ها فرصتی برای تکامل ندارند و نمی‌توانند از انباشت کار استفاده کنند. پس در یک نقطه‌ی خاص غایت طبیعت برای توسعه‌ی نامحدود استعدادهای انسان نیازمند یک جامعه‌ی منظم و پایدار است، یعنی جامعه به ضرورت صلح و عدالت می‌رسد. زمانیکه تمدن به چنین نقطه‌ای می‌رسد غایت‌مندی طبیعی نیازمند ابزار دیگری غیر از جامعه‌پذیری جامعه ناپذیر است.

گزاره‌ی پنجم: بزرگترین مساله برای نوع انسان که طبیعت او را وامی‌دارد راه حلی برای آن بیابد، تحقق جامعه‌ی مدنی است که حق را به نحو عام مدیریت می‌کند.

والا ترین قصد برای نوع بشر یعنی توسعه‌‌ی تمام اعمال طبیعی (مهمترین قصد برای بشر) تنها می‌تواند در جامعه محقق شود و به بیان دقیق‌تر در جامعه‌ای که واجد والاترین درجه‌ی آزادی است. بنابراین مقصود جامعه‌ای است که در آن اعضایش پیوسته با یک‌دیگر می‌جنگند و در عین حال حدود آزادی در آن معین و تضمین شده است. پس آزادی هرکس سازگار با آزادی دیگری است. بنابراین جامعه‌ای که در آن آزادی ذیل قوانین بیرونی به بالاترین درجه‌ی ممکن پیوند با قدرتی مقاومت ناپذیر خورده است، یک قانون مدنی عادلانه باید والاترین غایت طبیعت برای نوع انسان باشد. زیرا تنها با حل کردن و کامل کردن این وظیفه است که طبیعت می‌تواند به سایر هدف‌هایش برای بشر دست یابد.

امیال طبیعی شکوفا شدن در نسل ها باید به جامعه بیاید جنگ ضروری می‌شود با جنگ امیال شکوفا نمی‌شود برای نفی جنگ آزادی انسان ها به حداکثر درجه تضمین شود نیاز به جامعه‌ی مدنی

این جامعه‌ی مدنی یک قوه‌ی قاهره برای حفاظت از حقوق و مالکیت است. خود این دولت سیاسی حاصل اراده‌ی نوع انسان است و موضوع اصول عقلانی‌ای است که انسان‌ها توانایی تشخیص و اطاعت از آن را دارند. ( انسان خودش قانون خودش را تعیین می‌کند: Self-legislation). اما در ارتقای توسعه‌ی استعدادهای نوعی، تاسیس دولت خودش مطابق غایت شناسی طبیعی است.پس ایجاد یک قانون مدنی کامل برای دولت خودش را در قالب مساله‌ای به نوع انسان عرضه می کند که خود انسان ها باید آن را حل کنند و عدالت نیز خودش را به انسان ها به عنوان خواست عقل عرضه می‌کند که انسان ها به نحو نامشروطی دنبال عدالت هستند.

گزاره‌ی ششم: این مساله سخت ترین مساله و در عین حال آخرین مساله‌ای است که باید آن را حل کنند. حتی صرف ایده‌ی این وظیفه صعوبت های زیر را آشکار می‌سازد: انسان حیوان است وقتی که در میان همنوعانش زندگی می‌کند و از این رو نیاز به رئیس دارد به این خاطر که از آزادی اش در نسبت با دیگران بد استفاده می‌کند و در عین حال به عنوان موجودی عاقل قانونی را طلب می‌کند که برای آزادی همگان محدودیت بگذارد. به همین خاطر نیاز به رئیس دارد تا اراده‌ی شخصی او را بشکند و وادارش سازد که از قوانین عام تبعیت کند.

اما خود رئیس باید ذیل قانونی درآید که تبدیل می شود به میثاق عام یا قانون اساسی.